

# کودک

زمستان ۱۳۹۱

فصلنامه‌ی ریاست کودکان‌های  
وزارت کار، امور اجتماعی، شهدا و معلولین

ایران مهر عفت خاند





۳

ابوریحان بیرونی

اناسی

۱



۵

مرد ماهی گیر



۹

گدی کک زهرا



۱۱

حیوانات



۱۴

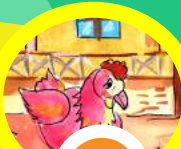
باغ  
بابر



۱۷

سفرهای سهراب

چوپه  
مرغک  
خالد



۲۳



۲۱

نام من  
جواری است

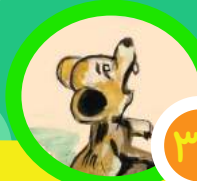
کاغذ و  
قلم رنگه

۱۹



۲۷

دو دوست



۳۵

موش حریص



کودک

سال نهم، شماره ۱ سوم، زمستان ۱۳۹۱

فصلنامه‌ی ریاست کودکان‌های وزارت کار، امور اجتماعی، شهدا و معلولین

صاحب امتیاز: وزارت کار، امور اجتماعی، شهدا و معلولین

آمر مجلات: منوچهر جهش

مدیر مسوول: ابوبکر آرین ۰۷۸۹۲۰۷۱۲۰

ویراستار: فاطمه بره‌کی

همکاران این کودک: آناهیتا وزیری، سیمین آزاد اکبرمیر، شریفه بصیرت، مهنا سوله نیازی

گرافیک و طراحی: سید محمدحسین موسوی - ۰۷۳۳۷۲۴۲۷۱

تصویرگر: کمال عطایی

نشانی دفتر: ریاست اطلاعات و ارتباط عامه‌ی وزارت کار، امور اجتماعی، شهدا و معلولین - رو به روی

مارکیت مکروریان اول

نشانی برقی: abobaker.2009@yahoo.com



۳۹

پیش‌بینی  
آب و هوا



۴۱

بار مهربان



۴۳

آموزش  
خطاطی



## یادداشت

### کودکای نازنین!

صحت و سلامتی بزرگترین نعمت خداوند و پاکی دست و لباس کار خوب و پسندیده اس. پس تلاش کنین تا نظافت بدن و لباس های تان را مراعات کنین؛ هم چنان از آب های آشامیدنی صحی و پاک استفاده کنین؛ زیرا نوشیدن آب های سر باز و آلوده سبب انتقال میکروب به بدن شما میشه؛ بعد از رفتن به تشناب دستای خوده با آب و صابون بشوئین؛ از میوه و ترکاری ناپاک استفاده نکنین تا خدای نا خواسته مریض نشوین؛ هم چنان محیط و ماحول خوده از کثافات پاک نگاه کنین، بخاطری که شکر ما و شما مسلمان هستیم و می دانیم که نظافت جزء ایمان است، پس ده حفظ نظافت و پاکی بدن و ماحول خود کوشش کنیم تا همیشه صحتمند بمانیم. مثلی که میگن «عقل سلیم در بدن سالم است».

خوب کودکای شیرین! آرزو داریم که با مراعات نمودن گپ های بالا همیشه صحتمند و سالم باشین، این بار مجله ی خود تان را با تقدیم نمودن مطالب آموزنده و سرگرمی های بسیار جالب که حتما خوش تان خواهد آمد برای شما نازنین ها تهیه کردیم؛ خدا کنه که از خواندن مطالب و دیدن عکس ها و رسامی های (این کودک) استفاده ی خوبی کنین و به دگه دوستای خود نیز قصه هایش را بخوانین تا آنها هم مثل شما یاد بگیرن.



# قانون اساسی



گردآورنده: فاطمه بره کی



کانون

تو هم می دانی زمانی که یک ملت در گوشه‌یی از جهان زندگی می‌کنند و خود را پیرو یک دولت قانونی و رسمی معرفی می‌نمایند. باید به سطح ملی و جهانی دارای اساسات و اصول زندگی باشند. پس هر کشور قانونی باید قانون اساسی یا مشابه به این اساسات داشته باشند. قانون اساسی یک کشور؛ مادر دیگر قوانین می‌باشد. از روی قانون اساسی قوانین ذیل ساخته می‌شوند:  
۱. قوانین عادی کشور.





۲. مقررہ ہا، اساس نامہ ہا و مصوبات حکومت.

۳. طرز العمل ہا و لوايح داخلي.

داشتن قانون اساسی دریک کشور، نشانگر رشد و پیشرفت جامعه و مردم آن می باشد و انفاذ قانون اساسی بیش تر بعد از استقلال سیاسی یک کشور و یا پیروزی انقلاب در یک کشور تحقق پذیر شده می تواند. چنانچه مشاهده کردیم در افغانستان نیز اولین قانون اساسی چهار سال پس از استقلال تدوین شد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان عالی ترین سند حقوقی در کشور ما است که برای نخستین بار در تاریخ وطن عزیز ما در سال ۱۳۰۳ هجری خورشیدی در دوران پاد شاهی امان الله خان به نام نظامنامه به نشر رسید که به سلسله ای این نظام نامه؛

دولت های مختلف روی کار آمده و تغییرات

را در قانون به وجود آوردند، چنانچه تا

کنون در طول تاریخ افغانستان، هشت بار

قانون اساسی توشیح و نافذ شده است. آخرین

و جدید ترین قانون اساسی تا کنون که توسط لویه

جرگه ای تاریخی ۲۲ قوس الی ۱۴ جدی ۱۳۸۲

هجری خورشیدی، که در شهر کابل برگزار گردیده

بود، در ۱۲ فصل و ۱۶۲ ماده به اتفاق آراء تصویب

گردیده و به تاریخ ۶ دلو ۱۳۸۲ از سوی حامد کرزی

رئیس دولت انتقالی اسلامی افغانستان توشیح و

انفاذ آن اعلام گردید، می باشد. در این قانون به

دموکراسی، حقوق فردی و انتخابات به خوبی

توجه شده است.





# بیا بید، ابوریحان بیرونی را بشناسیم!

گردآورنده: منوچهر جهش

کودکای نازنین!

این بار، یکی از دانشمندای بزرگ وطنه به شما معرفی می کنیم:  
ابوریحان محمد بن احمد بیرونی، از دانشمندای بزرگ خراسان در علوم حکمت،  
ستاره شناسی، ریاضی، تاریخ و جغرافیه می باشد که در سال ۳۶۲ هجری قمری  
در بیرون از شهر خوارزم تولد شد که به این خاطر، نام او ره بیرونی ماندند.  
کودکای عزیز! بیرونی درس های ابتدایی خود در جایی که به دنیای آمده بود یعنی  
خوارزم به پایان رسانیده، بعد از آن پیش ابونصر منصور بن علی بن عراق، ریاضی  
دان بزرگ - به یادگیری دانش پرداخت.  
ابوریحان بیرونی با ابوعلی سینای بلخی در یک دوره زندگی داشته و این دو  
دانشمند بزرگ سرزمین ما باهم از طریق نوشته های شان، ارتباط و تبادل  
نظر فکری داشتند.



سلطان محمود غزنوی با فهمیدن از لیاقت و فهمیدگی ابوریحان بیرونی، او را به قصر خویش فرا خوانده و جای خوبی برایش داد که هنگام لشکرکشی سلطان محمود غزنوی به هندوستان، ابوریحان بیرونی همراه وی بود.

بلی کودکای شیرین و دوست‌داشتنی! بیرونی در هند، از آشنایی و زندگی با دولت مردان و دانشمندان هند، زبان هندی و سانسکریت را یاد گرفته، به تحقیق پرداخته و کتابی به نام «ماللهند» (هندشناسی) در باره‌ی وضعیت آن مملکت از تاریخ و جغرافیا تا رسم و رواج‌ها و مردم آن سرزمین نوشته کرد.

بیرونی تا وقتی که در هند بود به جاهای مختلف هند سفر کرد و مساحت حدود یازده شهر هند ره تعیین کرد. علاقه‌ی بیرونی، بسیار زیاد و دقیق بود و تقریباً در تمام بخش‌های علوم که در زمان وی رواج داشت، با علاقه‌ی فراوان کار می‌کرد.

در دواشناسی و زبان شناسی؛ یعنی رشته‌هایی که در آن‌ها اعداد شمارشی نقش زیادی نداشتند نیز کارهایی را انجام داده؛ ولی نیمی از تمام نتیجه‌ی کار او در ستاره شناسی و رشته‌های مربوط به آن‌ها بود که از جمله‌ی علم‌های زمانش به حساب می‌آمد. عزیزای قندول! پایان گپ این‌که:

این نابغه‌ی بزرگ سرزمین ما بیشتر از (۱۱۳) عنوان کتاب در علوم دوران خویش، مانند: ریاضی، طبیعت، فلسفه، ستاره‌شناسی، تاریخ، جغرافیه، داروشناسی و بسیاری از موضوعات دیگر علمی نوشته است.

گفتنی است که ابوریحان بیرونی، کتاب «قانون مسعودی» خود را که به مثلی دانشنامه یا دایره المعارف است و طوری که از نامش معلوم می‌شود، به نام سلطان مسعود غزنوی پادشاه آن‌زمان نوشت؛ ولی تحفه‌ی او را که سه بار شتر پیسه‌ی نقره بود، قبول نکرد و به او نوشته کرد که کتاب ره به خاطر خدمت به دانش نوشته کردیم نه به خاطر پول.

ابوریحان بیرونی در سال ۴۴۰ هجری قمری به سن ۷۸ سالگی در شهر غزنی، وفات نمود؛ ولی او هنوز زنده است؛ به‌خاطری که کتاب‌های علمی و تحقیقی وی تا به حال نیز مورد توجه‌ی شاگردان و محققان دنیا قرار دارد و به گفته‌ی شاعر شیرین سخن زبان پارسی دری، حافظ شیرازی:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق  
ثبت است بر جریده عالم دوام ما

# مرد ماهی گیر



داستان

گردآورنده: ابوبکر آرین  
تصویرگر: کمال عطایی



کتابخانه  
۵

روزگاری یک مرد ماهی گیر و خانم اش در خانه ای نزدیک دریا زندگی می کدن. مرد ماهی گیر هر روز صبح وقت بری گرفتن ماهی به دریا می رفت. روزی از روزها که با چنگگ اش مصروف ماهی گیری بود، چنگگ اش به درون آب کشیده شد. ماهی گیر به سختی چنگگش را بالا کشید و یک دفعه ماهی عجیبی ره ده نوک چنگگ دید.

ماهی به ماهی گیر گفت: لطفن اجازه بده مه بروم؛ زیرا که مه یک ماهی واقعی نیستم و یک شاهزاده ای جادویی هستم. ماهی گیر به ماهی گفت: لازم نیست که از مه خواهش کنی تا ای کاره بری تو بکنم.





چون: خودم نیز خوشحال می شوم  
که یک شهزاده ماهی که توان گپ  
زدن را هم دارد آزاد کنم تا آزاد  
زندگی کند.

ماهی گیر، ماهی ره آزاد کد و ماهی داخل آب رفت و  
ایقه ده زیر آب غوطه زد که دیگه حتا رنگ سرخ او  
در زیر آب دیده نمی شد. مرد ماهی گیر وقتی به خانه  
برگشت، داستان آن ماهی عجیب را بری خانمش قصه  
کد؛ خانمش ده جواب گفت: تو چنین ماهی عجیبی را رها  
کدی و از او نخواستی که آرزویت را برآورده کنه.  
مرد پرسید: چه آرزویی؟

زن گفت: ای که یک خانه زیبا و قشنگ بجای ای خانهی چوبی و کهنه داشته باشیم.  
مرد به سوی دریا برگشت و دید که ماهی حالا رنگش سبز شده. او با صدای بلند  
ماهی را صدا کد: ای ماهی! مه آمدیم تا از تو یک چیز بخواهم. ماهی سر از آب  
بیرون کد و گفت: بگو چه خواسته ای داری؟  
مرد گفت: خانم مه خوش داره که ده خانه ای زیبا زندگی کنه و خانهی چوبی ره  
دوست نداره.

ماهی گفت: به خانه برو که خواستهی تو برآورده شد.  
وقتی که مرد به خانه آمد، خانهی زیبایی با چند اتاق و برنده دید. همسرش به او  
گفت: حالا بهتر نشد؟

مرد گفت: دیگه می تانیم خوش و راحت زندگی کنیم. همه چیز تا یکی دو ماه اول  
خوب بود، ولی کم کم، زن شروع به بدخلقی کد.  
تعداد اتاق های ای خانه کم اس، باغچه اش خیلی کوچک اس، دلم می شه که ده  
یک قصر زندگی کنم. چرا پیش آن ماهی نمی روی و از او نمی خواهی که به ما یک  
قصر سنگی بنده؟

خلاصه مرد ماهی گیر با تأکید زن اش به دریا برگشت و ماهی جادویی را صدا کد.

ماهی از آب بیرون آمد و گفت: چه می خواهی؟ ماهی گیر گفت: خانم به این چیزهایی که داریم، راضی نیست او یک قصر سنگی می خواهد. ماهی گفت: به خانه ات برو که خانم تو به روی دروازه ی خانه منتظر توست، زن رو به روی دروازه ی خانه ایستاده بود و تا مرد را دید، گفت: حالا خوب نشد؟ مرد قصر زیبایی ره دید که چندین اتاق و میزهای طلایی در آن قصر بود. پشت قصر؛ باغ و پارک بزرگی به اندازه ی چند کیلومتر بود. ده حویلی قصر، یک طویله پر از اسب و یک طویله ی پر از گاو قرار داشت. شب شده بود هنگام خواب، مرد پیش خودش فکر کد که بری همیشه ده ای جای زیبا زندگی خوب و خوشی را خواهند داشت و با این امید به خواب رفت.



ولی صبح زنش او را با ناراحتی صدا کد و گفت: بیدار شو!

مرد با تعجب به خانم اش دید.

خانم اش گفت: مه از ای شرایط راضی نیستم. مه تصمیم گرفتیم که (زن پادشاه)

ای مملکت شوم و تو هم پادشاه آن شوی!

ماهی گیر گفت: ولی مه دلم نمی شه پادشاه باشم.

زن گفت: فرق نمی کنه، خودم شاه می شوم.

پیش ماهی برو و بگو خواسته ی مره بر آورده کنه.

مرد، غمگین و ناراحت به دریا رفت و ماهی را صدا کد و خواسته ی زنش را گفت.

ماهی گفت: به خانه برو که زنت پادشاه شده است. مرد وقتی خانم اش را دید

به او گفت: حالا که پادشاه شدی دیگر نباید آرزویی داشته باشی.

زن در حالی که نشست به بود و فکر می کرد گفت: پادشاهی خوب است؛ ولی بس

نیست، مه باید پادشاه تمام جهان شوم.

مرد هر کار کد تا زنش از ای کار پشیمان شوه، نشد که نشد و زنش که پادشاه





بود به او دستور داد که پیش ماهی برود و آرزویش را بگوید.

مرد دست و پایش می لرزید، ولی مجبور بود که ماهی را صدا کند.

به ماهی گفت: خانم از آنچه که داره راضی نیست او می خواهد پادشاه تمام جهان شود. ماهی به او گفت: به خانه برگرد که او پادشاه تمام جهان شده است.

مرد وقتی نزد خانمش آمد، به او گفت: حالا تو پادشاه تمام جهان هستی و قدرت مندترین آدم دنیا هستی.

زن گفت: باید فکر کنم.

شب شد، ولی زن خوابش نمی برد، او هنوز راضی نبود.

زن، شوهرش را بیدار کرد و گفت: نزد ماهی برو و بگو که مه می خواهم از ماه و خورشید هم قدرت بیش تری داشته باشم.

مرد گفت: ولی ماهی نمی تانه ای کاره انجام بته.

زن به طرف مرد که ترسیده بود دید و گفت: مه می خواهم قدرت خیلی خیلی زیاد داشته باشم.

چرا باید خورشید طلوع کنه بدون آن که از مه اجازه بگیره.

مرد ماهی گیر از ترس می لرزید و در دریای طوفانی وحشت ناک که هیچ صدایی شنیده نمی شد، رفت و ماهی را صدا کرد. ماهی دوباره پیدا شد.

مرد گفت: زن مه می خواهد که قدرت زیاد داشته باشد.

ماهی فکری کرد و گفت: زنت خواهش زیاد داره وای کاره کده نمی تانم. وقتی مرد به خانه رسید، از آن قصر هیچ اثری نبود و همه چیز به حالت اولش برگشته بود.

خوب کودکان عزیز! انسان باید در زندگی حرص زیاد نداشته و به آنچه خداوند(ج) برایش داده قناعت کند تا خدای نا خواسته به سرنوشت زن ماهی گیر دچار نشوید.



# گدی گگ زهرا



شعر

گردآورنده: ابوبکر آرین  
تصویرگر: کمال عطایی



کتابخانه  
م





تو مثل من هستی  
دو دست و پا داری

ولی چرا چون من؟  
نمی‌کنی کاری!

گدی گگم بر خیز!  
بگیر تو دستم را

بگو که نامت هست  
«گدی گگ زهرا»

گدی گگی دارم  
که لب نمی‌بندد

همیشه بیدار است  
همیشه می‌خندد

گدی گگ نازم  
غمی نداری تو

همیشه می‌خندی  
گل بهاری تو

نه آب می‌نوشی  
نه می‌خوری نانی

همیشه خوش حالی  
همیشه خندانی



# حیوانات را بشناسید!

## خرگوش:

این حیوان خرگوش است، زادگاه اولی آن غرب اروپا و شمال غرب آفریقا می باشد. باید گفت که در حال حاضر از نسل های مختلف آن به منظورهای گوناگون؛ از جمله تولید پشم و گوشت، انجام تحقیقات بیولوژیکی و به عنوان حیوان خانگی استفاده و نگهداری می شود.



## روباه:

روباه جانور وحشی از خاندان سگ ها و یک حیوان فریب کار است. در مورد این جانور برای شما عزیزان باید بگوئیم که روباه تقریباً در همه جای دنیا زندگی می کند. روباه در نواحی قطبی در جلگه های بی درخت شمال نیز زندگی می کنند و در سراسر دنیا روباه ها به رنگ های مختلف دیده می شوند.



## پلنگ:

نام این حیوان پلنگ است؛ پلنگ از جمله ی حیوانات وحشی می باشد. اطفال شیرین، پلنگ دارای پاهای کوتاه، بدن کشیده و جمجمه ی بزرگ بوده و پوست پلنگ، زرد و دارای خال های قهوه ای می باشد.





### گرگ:

این حیوان گرگ نام دارد؛ گرگ از جمله‌ی حیوانات وحشی، پستاندار و گوشت خوار است. گرگ مانند سگ با دم افتاده است. البته، رنگ گرگ متغیر است، ولی بطور کلی خاکستری و زرد یا قهوه‌ای مخلوط با موهای سیاه و سفید می‌باشد.



### سگ:

این حیوان سگ نام دارد، البته کودکای نازنین، سگ‌ها به گونه‌های خانگی، وحشی و شکاری می‌باشند. سگ خانگی یکی از حیوانات کاری و نیز هم‌نشین انسان‌ها بوده و هست.



### تمساح:

تمساح یا کروکودیل جانور وحشی است. خزنده و سخت‌پوست؛ دارای چهار دست و پا بوده، در آب به راحتی شنا می‌کند؛ اما کودکای عزیز! باید بدانید که این حیوان همیشه در آب نمی‌ماند و تخم‌هایش را در خشکه می‌گذارد و یک حیوان خیلی وحشی است که هیچ وقت اهلی نه می‌شود.



### سنگ‌پشت:

نام این حیوان سنگ‌پشت است، سنگ‌پشت از جمله‌ی خزندگان می‌باشد سنگ‌پشت‌ها از جمله‌ی جانوران خون‌سرد هستند که هم در آب و هم در خشکه زندگی می‌کنند.



# من چه هستم؟

در صورتم هر شب  
یک آسمان دارم

هم ابرو و هم باران  
رنگین کمان دارم

دنیاى من هر روز  
دنیایی از رنگ است

در من جهانی است  
گرچه دلم تنگ است

دارم درون خود  
صد چیز گوناگون

دانستی آیا من  
هستم.....؟

من مثل یک باغم  
باغی پر از گل ها

در من نمایان است  
آواز بلبل ها

من در دلم دارم  
دریایی از شادی

صد جنگل و صد دشت  
صد شهر و آبادی

گردآورنده: ابوبکر آرین  
تصویرگر: کمال عطایی







# باغ بابر

باغ بابر شاه که به نام باغ بابر یاد می‌شود و بیش از پنج صد سال از قدامت آن می‌گذرد، اکنون به یکی از سالم ترین تفریحگاه های کابل تبدیل شده است؛ به گونه‌یی که روزانه صدها خانواده؛ اوقات تفریحی خود را در آن می‌گذرانند.

باغ بابر در نزدیکی پل گذرگاه در غرب شهر کابل موقعیت دارد و جای آرام برای تفریح است. این باغ یکی از زیباترین مراکز تفریحی و گردش گری کابل است که روزانه صدها تن از شهروندان کابل و خارجی از آن بازدید می‌نمایند.

پیشینه‌ی ساخت این باغ باستانی به قرن پانزدهم میلادی و زمان پادشاهی ظهیر الدین محمد، پادشاه و بنیان گذار امپراتوری سلسله‌ی گورگانی های هند بر می‌گردد.

بابر شاه کی بود؟

ظهیر الدین محمد بابر؛ پادشاه سیاستمدار و علم پرور که از آخرین امپراتوران دوره‌ی طلایی اسلام به شمار می‌رود، یکی از نوادگان تیمور گورگانی است که بر بنیاد اسناد و شواهد تاریخی در چهاردهم فبروری ۱۴۸۳ میلادی برابر با ششم محرم ۸۸۸ هجری قمری در ناحیه‌ی فرغانه‌ی آسیای میانه (ازبکستان)؛ فعلی چشم به جهان گشود.

وی که در سن یازده سالگی پس از مرگ پدرش (عمر شیخ) به قدرت رسید، کوشید تا توجه‌ی خاص به اندیشمندان و فرهنگیان داشته باشد.

ظهیر الدین محمد بابر توجه و علاقه‌ی خاصی به عمران و آبادی داشت. وی در اولین سفر خود به کابل و پس از فتح این شهر، دستور ساخت باغی را داد که اکنون به نام وی یاد می‌شود.





باغ بابر؛ بزرگترین باغ  
کابل:

ظهیر الدین بابر با ذوق  
و طبع شاعرانه و عشق  
فراوانی که به طبیعت  
داشت، باغ هایی را در  
سرزمین های تحت  
تسلط خود احداث کرد،  
از جمله باغ های بزرگ  
آگره، گوالیار و دهلوپور  
در هند و همچنان نزدیک  
به ده باغ دیگر در کابل  
ساخت.

از میان باغ های ساخته شده  
در کابل، باغی که اکنون مرقد  
این پادشاه مغولی در آن موقعیت دارد  
(باغ بابر) با مساحت یازده هکتار زمین از  
بزرگترین باغ های دوره ی پادشاهی وی می باشد.  
گفته می شود که بابر شاه این باغ را به عنوان  
پایتخت تابستانی خود برگزیده بود و از آنجا  
قلمرو وسیع امپراتوری خود را که از آسیای میانه  
و خراسان تا بخش هایی از شبه قاره ی هند را شامل  
می شد، اداره می کرد.

سرانجام، بابر شاه پس از ۳۸ سال پادشاهی در سال  
۱۵۳۰ میلادی در سن ۴۹ سالگی در شهر اگرای  
هندوستان چشم از جهان بست. جسد این پادشاه  
مغولی ده سال پس از مرگش طبق وصیتی که  
کرده بود توسط پسرش همایون، به کابل انتقال  
گردید و در قسمت بالایی باغی که خود دستور به  
اعمار آن داده بود به خاک سپرده شد.

این باغ تاریخی در جریان سال هایی که از عمر  
آن می گذرد، شاهد فراز و فرودهای زیادی  
بوده است.



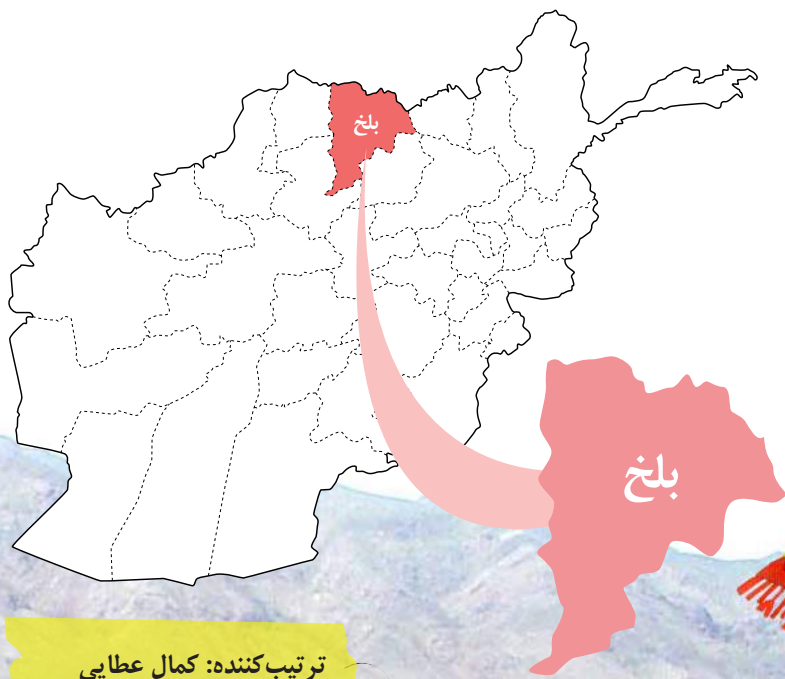


شاه جهان پادشاه قدرتمند مغولی در سال ۱۶۴۷ میلادی در دیداری از این باغ دستور به اعمار مسجد مرمرین در جوار مقبره‌ی ظهیرالدین بابر و بازسازی دوباره‌ی این باغ را داد، اما زلزله‌ی سال ۱۸۴۲ میلادی آن را کاملاً تخریب کرد تا این که عبدالرحمان خان در سال ۱۸۹۰ با اندکی تغییرات در تزیین این باغ؛ دستور ترمیم و اعمار تالار و حرم سرای بزرگ برای پذیرش و استفاده‌ی اعضای خانواده‌ی شاهی را صادر نمود.

در زمان حکومت نادر شاه، این باغ تاریخی مورد استفاده‌ی عموم قرار گرفت و پس از آن به مرکز تأسیساتی؛ چون مکاتب، شفاخانه و آموزشگاه‌های موسیقی نظامی تبدیل گردید و در جریان جنگ‌های سه دهه‌ی اخیر بخش‌های زیاد این باغ ویران گردید. بعد از سقوط رژیم طالبان و روی کار آمدن نظام جدید، وزارت اطلاعات و فرهنگ و شهرداری کابل با کمک مالی بنیاد فرهنگی آغا خان؛ در سال ۲۰۰۲ کار بازسازی این باغ تاریخی را آغاز و تا سال ۲۰۰۷ به پایان رسید.

در حال حاضر؛ این باغ به یکی از بهترین مراکز تفریحی و گردش‌گری برای شهروندان کابل و جهان گردان خارجی تبدیل شده است و به گفته‌ی مسوولان حفظ و نگهداری آن، روزانه به طور متوسط بیش از ۲ هزار تن از این باغ بازدید می‌نمایند. به گفته‌ی مقامات مسوول حفظ و نگهداری این مکان تاریخی، در سال‌های پسین شماری از نهادهای دولتی و خصوصی برای آشنایی و افزایش آگاهی عامه از فرهنگ، تمدن و پیشینه تاریخی مردمان ساکن در کشور؛ برنامه‌هایی را در این باغ ترتیب و اجرا کرده‌اند که باعث افزایش بازدید کنندگان از باغ شده است.





ترتیب کننده: کمال عطایی



به ادامه‌ی سفرهای سهراب: این بار وی به ولایت بلخ سفر نموده و از شهر زیبای مزار شریف؛ لفته‌هایی دارد که با هم می‌خوانیم:

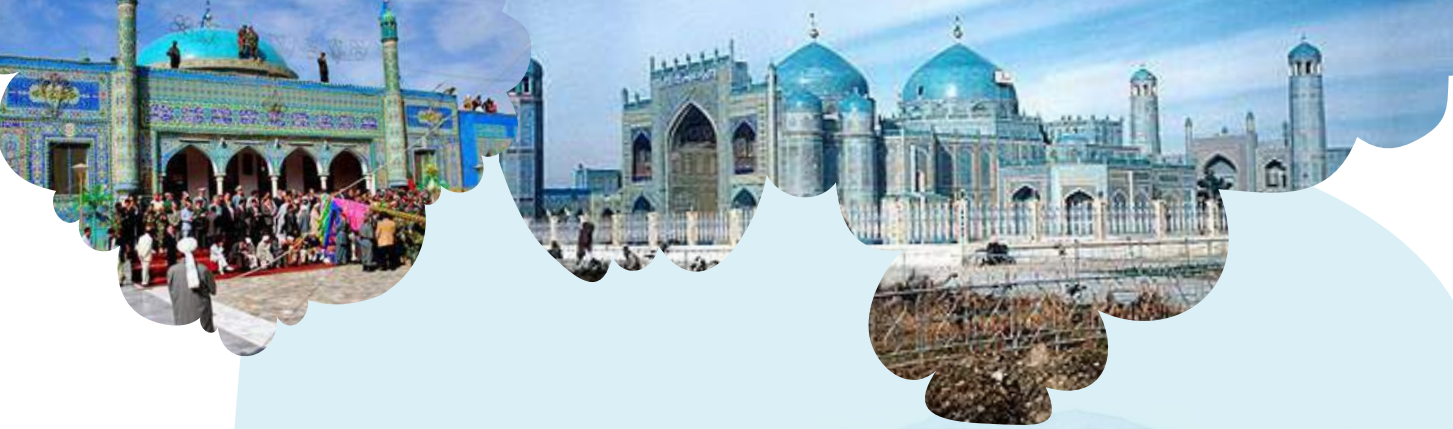
## سفرهای سهراب

بلخ یکی از ولایت‌های بزرگ کشور عزیز ما افغانستان می‌باشد. ولایت بلخ از طرف شرق به ولایت سمنگان، از طرف غرب به ولایت جوزجان، از طرف شمال به دریای آمو و هم سرحد با کشور ازبکستان و از طرف جنوب به ولایت سرپل هم سرحد می‌باشد. مرکز این ولایت شهر مزار شریف است. بندر مشهور حیرتان نیز در این ولایت موقعیت دارد که افغانستان را با آسیای میانه وصل می‌کند و از قدیم‌ترین شهرهای آریانا است. بلخ به ام‌البلاد (مادر شهرها) معروف است، آرامگاه حضرت علی کرم الله وجهه در این ولایت می‌باشد که در سال (۵۱۱-۵۵۲) توسط سلطان سنجر سلجوقی اعمار گردیده است و در زمان سلطان حسین بایقرا به هنرمندی کمال الدین بهزاد گنبد بزرگ اعمار گردید و به مزار شریف نام‌گذاری شد. از گذشته‌های خیلی دور بدین سو، هر ساله مردم در اول سال (نوروز) بخاطر میله‌ی گل سرخ از دیگر ولایت‌ها به آنجا می‌روند.

روز نوروز است خدایا جهنده بالا می‌شود

از کرامات سخی جان کور بینا می‌شود





بلخ تقریباً پنج هزار سال سابقه‌ی تاریخی دارد، به گفته‌ی قدیما این شهر را پسر سلام پسر حام پسر نوح ساخته است، از همین رو به نام بلخ بامی یاد می‌شد و معنای بامی (مقام بلند) است.

مشهورترین و قدیمی‌ترین اماکن تاریخی بلخ باستان: مسجد نه گنبد، آتشکده‌ی نوبهار بلخ، بالاحصار بلخ، خانقاه مولانا، مناره‌ی زادیان، مدرسه‌ی سبحان قلی خان و مسجد خواجه پارسا می‌باشد که این ولایت زادگاه شاعران و دانشمندان بزرگی مانند: مولانا جلال الدین محمد بلخی، امیر خسرو بلخی، رابعه‌ی بلخی نیز می‌باشد.

پیداوار مهم این ولایت که به خارج از کشور فرستاده می‌شود: پوست قره قل، میوه‌ی خشک و میوه‌ی تازه از قبیل: خربوزه، تربوز، انار و سیب است.

همچنان در این ولایت گندم، جواری، نخود و برنج به گونه‌ی فراوان کشت می‌شود و به دیگر ولایت‌های کشور روان می‌شود.





# کاغذ و قلم رنگه



زیرنظر: آناهیتا وزیری



هدیه، ۵ ساله



سلطان ۶ ساله



الهام ۵ ساله



سمیر، ۵ ساله

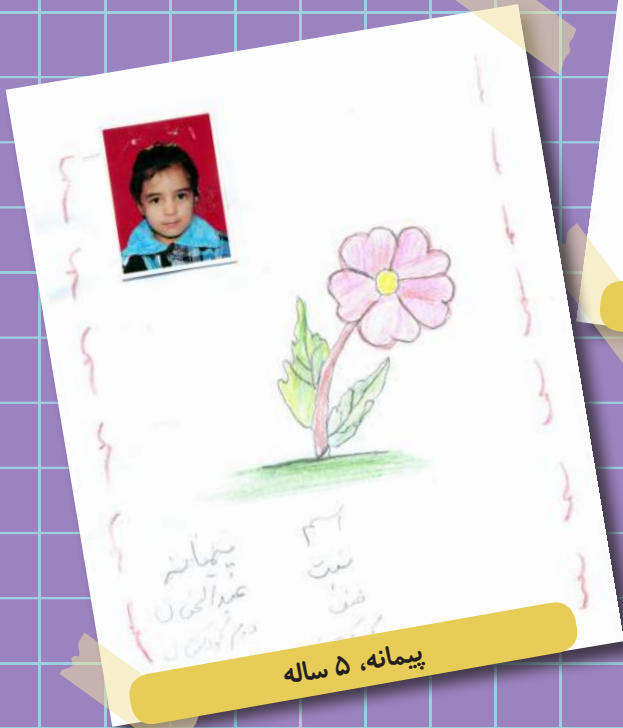




اعجاز احمد، ۵ ساله



محمد سمیر، ۱۰ ساله



پیمانہ، ۵ ساله



احمد یاسر، ۸ ساله

اطفال عزیز! رسامی‌های مقبول خود را به ما روان کنید تا در این جا به چاپ برسد.

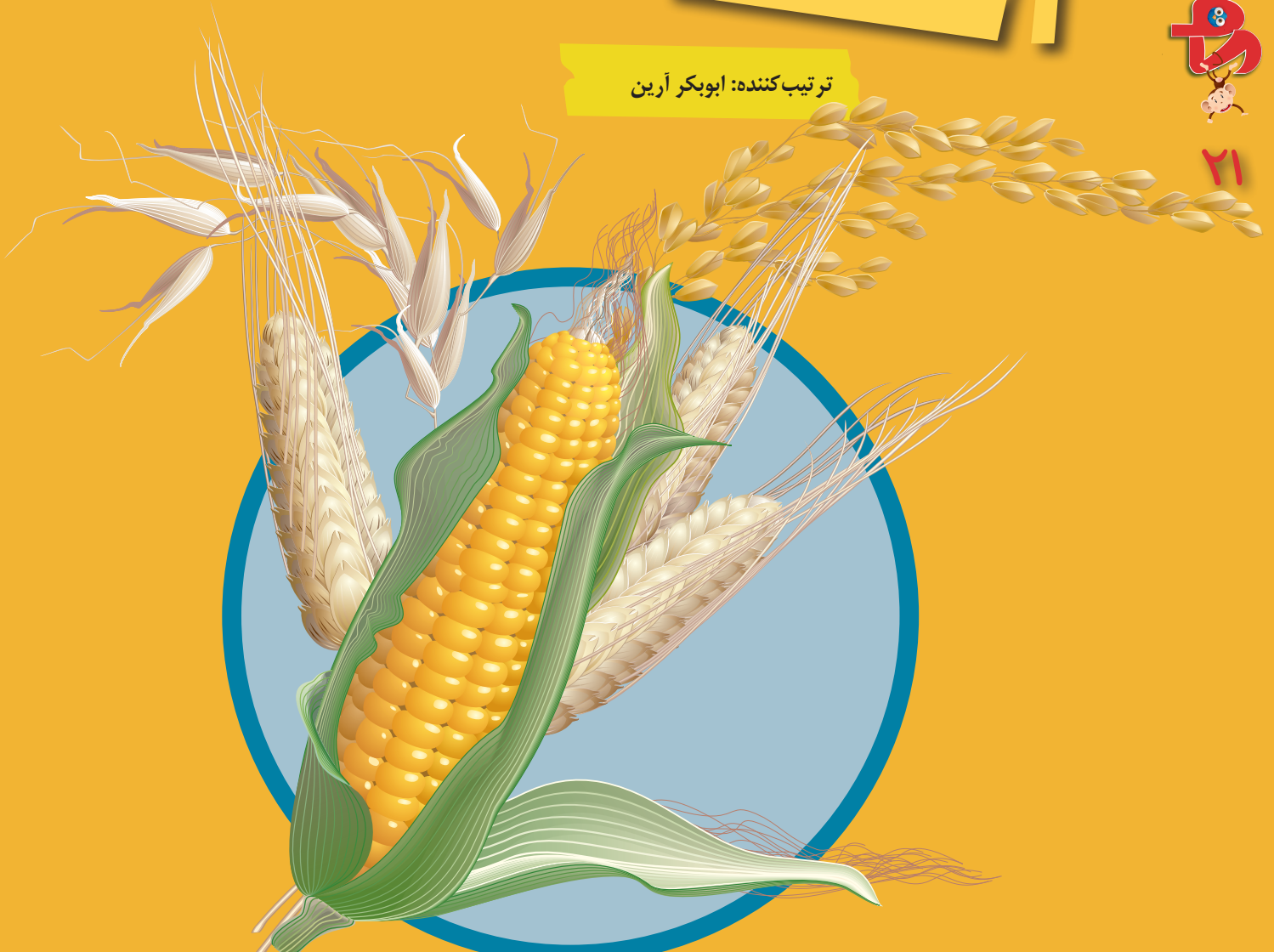
جواری از جمله‌ی حبوبات و یکی از غذا‌های مهم انسان‌ها بوده که پرنده‌ها و حیوانات نیز از آن استفاده می‌کنند و در بسیاری از نقاط دنیا کشت می‌شود.

از دانه، ساقه، تنته، خوشه و ابریشمک(ریشک) جواری به مقاصد تجارتي، غذاي انسان‌ها، مواد طبي و صنعتي استفاده می‌شود.

جواری از امریکای مرکزی، مکزیکو و گواتیمالا منشا گرفته که در این مناطق پنج هزار سال پیش جواری را کشت می‌نمودند، با کشف براعظم امریکا؛ جواری در امریکای شمالی و جنوبی نیز رسید و اکنون در کشور عزیز ما نیز انواع مختلف جواری از قدیم کشت می‌شود.

# نام‌های جواری است

ترتیب‌کننده: ابوبکر آرین







جواری سرشار از انرژی است که هر ۱۰۰ گرم جواری حاوی ۳۴۲ کالری انرژی است و منبع مستقیم فولیک اسید، ویتامین «B۱, B۵, E, C» مگنیزیم و فاسفورس است.

از آرد جواری در ساختن کیک، کله‌په و غیره استفاده می‌شود و از روغن آن در پخت و پز استفاده می‌گردد.

از ساقه (دسته‌ی) جواری برای تغذیه‌ی حیوانات به شکل علف خشک استفاده می‌گردد و به حیث مواد سوخت نیز از آن استفاده می‌شود.

جواری از خواص درمانی خاصی برخوردار است که از استفاده‌ی دوامدار جواری می‌توان از امراضی مثل: پیش‌گیری از سرطان، جلوگیری از کرم خوردگی دندان‌ها، کاهش کلسترول خون، درمان آگزما و بیماری‌های پوستی و غیره جلوگیری نمود.

هم‌چنان به خاطر وجود ویتامین‌ها در جواری؛ گفته می‌شود که این ماده‌ی غذایی به عمل سوخت و ساز کربوهیدرات‌ها (قندها) در بدن کمک خوبی می‌کند. وجود فیبر غیر محلول در جواری، باعث شده تا به افرادی که از بیماری‌های هاضمه؛

مانند: اسهال رنج می‌برند کمک خوبی شود، هم‌چنان افرادی که مبتلا به کم‌خونی و شکر (دیابت) هستند پس از مصرف جواری شاهد اثرات مثبت آن خواهند بود.

هم‌چنان جوش‌داده‌ی ابریشمک جواری ادرار آور است و آرام‌کننده‌ی دستگاه ادراری می‌باشد، درد و ناراحتی‌های دستگاه ادراری را

تسکین می‌دهد، سنگ مثانه، التهاب، ورم مثانه و درد مثانه را از بین می‌برد.

جوشانده‌ی ساقه‌ی وسط جواری خون‌ریزی از بینی را بند می‌کند، برای دفع سنگ

مثانه از جوشانده‌ی برگ‌های جواری استفاده کنید، جوشانده‌ی وسط جواری

درد شکم و معده را از بین می‌برد، هم‌چنان در قدیم برای معالجه‌ی

سوزاک از جوشانده ساقه‌ی جواری استفاده می‌کردند.

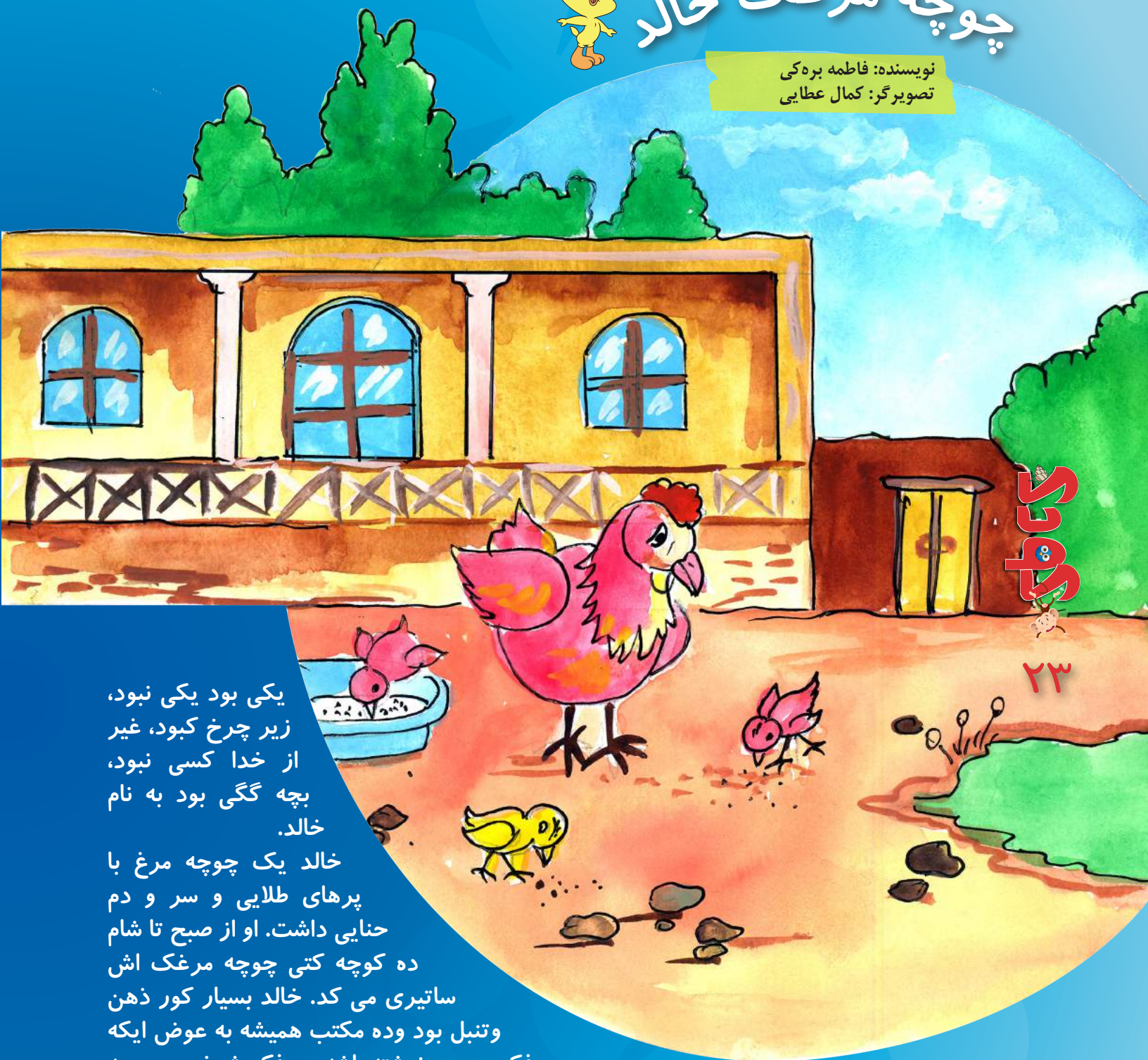






# چوچه مرغک خالدا

نویسنده: فاطمه بره کی  
تصویرگر: کمال عطایی



کودک

۲۳

یکی بود یکی نبود،  
زیر چرخ کبود، غیر  
از خدا کسی نبود،  
بچه گگی بود به نام  
خالدا.

خالدا یک چوچه مرغ با  
پره‌های طلایی و سر و دم  
حنایی داشت. او از صبح تا شام  
ده کوچه کتی چوچه مرغک اش  
ساتیری می‌کد. خالدا بسیار کور ذهن  
و تنبل بود و ده مکتب همیشه به عوض ایکه  
ده فکر درس و نوشته باشه، ده فکر شوخی و چوچه  
مرغک خود بود، به همی خاطر همه‌گی از او ناراضی بودن.

کودکای عزیز!

ای داستان یک روز اس! اوروزهم مثل امروز، دیروز و پریروز؛ خالدا ده کوچه  
مشغول بازی کدن بود که ناگهان به یادش آمد که مکتب سرش ناوخت شده.



دوید و دوید، هی دوید مثل همیشه دیر رسید با ترس و لرز دور خود می چرخید که مدیر مکتب نگاهی به سرو پایش انداخته، صدایش کد: خالد! تا حال کجا بودی؟ تکمه (دکمه‌ی) پیراهنت کجاس!

خالد گفت: تکمیم کنده شده؛ مدیر باز هم پرسید: چرا دان بکس ات واز اس؟ خالد با لکنت زبان گفت: بسته می کنم.

خلاصه؛ مدیر گفت: وعده کوکه دیگه تکرار نمی کنی و بار آخرت باشه.

خالد با گردن پت گفت: قول می‌تم که دیگه نا وخت نیایم و دوان دوان از پله های زینه بالا رفته به صنف خود رسید. از قضا همو روز چوچه مرغکش را ده جیش آورده بود. از بخت بد، ده جریان درس ناگهان چوچه مرغک از جیش بیرون شده غچ غچ کنان به زیر میز رفت. صنفی هایش از دیدن چوچه مرغ ، غالمغال را شروع کدن. معلم با عصبانیت پرسید: چی گپ اس؟ چرا چیغ می‌زنین؟ شاگردا گفتن: معلم صاحب چوچی مرغک پر طلایی اس. معلم فریاد کشید: ده کجاس!

یکی از شاگردا گفت: معلم صاحب! زیر میز اس.

معلم گفت: آستا آستا، ای چه حال اس؟ برمه بگوین این چوچه مرغک از کیست؟

یکی از صنفی های خالد صدا زد: مه بگویم از کی اس؟ چوچه مرغ خالد اس.

خالد ترسید و خم شده زیر میز خوده پت کد. معلم با عصبانیت به خالد گفت: اوشیطان تنبل! اوبازی گوش! چرا مثل موش، زیر میز پت شدی؟

خالد با ترس از زیر میز بر آمده جواب داد: معلم صاحب ببخشین مه نمی خاستم، خودش از جییم برآمد.

معلم در حالی که از قهر می لرزید، گفت: امسال با همین

کارهایت اگه ناکام شدی باز می‌فامی! خالد گریه

کنان جواب میته: معلم صاحب! معلم صاحب!

پشیمان هستم، دیگه نمی‌کنم. خلاصه، دل

معلم به خالد سوخت و گفت: آخرین

دفعه ات باشه، قول بده که دیگه تکرار

نمیشه و بار آخرت باشه.

خوب کودکای قندول! خالد با معلم خود

وعده می کنه و دیگه شو و روزه یکی کده

درس می‌خانه .

تا ایکه ده امتحان بعدی خالد نمره‌ی بالا

می‌گیره و به درجه‌ی خوب کامیاب میشه.

کودکای نازنین! ای قصه ره برای تان ازی

خاطر گفتم که اگر انسان هروقت تصمیم

بگیره، میتانه به کامیابی برسه. چون

بزرگان گفته اند: تصمیم شرط اول

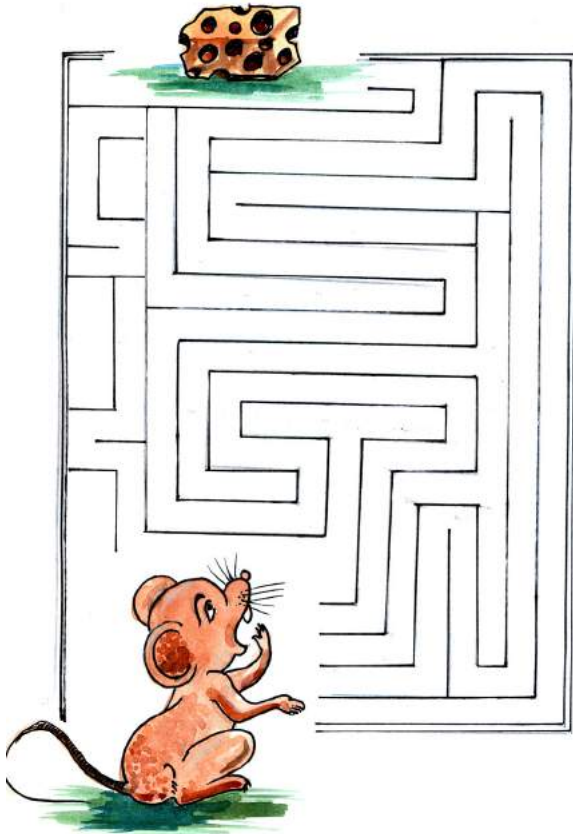
کامیابی اس.



۲۴



# سرگرمی



به موش راه را  
نشان بده تا به  
پنیر برسد.



نقطه‌ها را به هم وصل کن!

۲۵







کودکان دوست‌داشتنی! برای تصویر بالا یک داستان بنویسید و برای ما روان کنید!  
به بهترین داستان جایزه اهدا خواهد شد.

.....

.....

.....





دو دوست از جنگلی تیر می‌شدن که دو طرف آن را درخت‌های بلند پوشانیده بود، ناگهان خرسی از دور پیدا شد و به دنبال آن‌ها دوید؛ یکی از آن دو پسر دوید و بالای

## دوست

تهیه کننده: ابوبکر آرین  
تصویرگر: کمال عطایی



درخت رفت و خرس نمی‌توانست مرد را بگیرد؛ اما پسر باز هم می‌ترسید. پسر دومی فرصت نداشت که به طرف درخت برود. او آرام و بی حرکت روی زمین دراز کشید و چشم‌هایش را بسته کرد. خرس به او نزدیک شد و او را بو کشید، ولی بچه نفسش را در سینه حبس کرده بود. خرس او را تکان داد و دماغ و دهان خود را به روی او مالید؛ ولی بچه همچنان بی حرکت بود و تکان نخورد. بالآخره خرس رفت، بچه کمی بعد بلند شد و به طرف دوستش که بالای درخت بود رفت و فریاد زد: خرس رفته است، بیا پایین! بچه از درخت پایین آمد و با خنده از دوستش پرسید: وقتی خرس دهانش را پیش گوش تو آورد چه گفت؟ دوست او جواب داد: خرس گفت: بچه ای که فرار کرده، بالای درخت رفت و کوشش نکرد به تو کمک کند، دوست خوبی برای تو نیست! کودکان نازنین! با دوستای تان همیشه صمیمی و با وفا باشین؛ زیرا اگه ده وقت خطر از دوست تان روی بگردانین و او ره تنها بگذارین ای کار خلاف دوستی و انسانیت اس.



## فکاهی ها

### گرگ

روزی معلم در صنف از شاگرد پرسید:  
احمد جان بگو، کدام حیوان است که به  
انسان علاقه‌ی زیادی دارد؟  
احمد گفت: معلم صاحب؟ گرگ  
گرسنه!



### فعالیت زیاد

اولی: نمی دانم چرا ریش های من سفید  
شده است؛ اما موهایم سیاه است؟  
دومی: برای این که تو از رویت بیشتر  
کار گرفته ای تا مغزت!

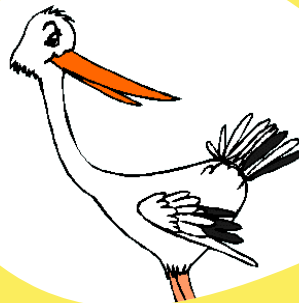


ارسالی کوثر متعلم صنف ششم  
لیسه آمنه فدوی



### ساعت

دو رفیق با هم روان بودن؛ اولی از دومی  
پرسید: ببخشید ساعت چند است؟  
دومی جواب داد: ساعت خوابیده است!  
اولی گفت: پس بیدارش نکن؛ از یک نفر  
دیگر می‌پرسم!



### لک لک

محمود از دوست اش پرسید: چرا لک  
لک هنگام خواب یک پایش را بالا  
می‌گیرد؟  
دوست محمود: چون اگر هر دو پایش  
را بالا بگیرد، می‌افتد.



؟

# بازی شعری



کودکای نازنین:  
عکس ها را با نامش ارتباط دهید



قصر  
دارالامان کابل

بند امیر  
بامیان

دروازه بست  
هلمند

طاق ظفر  
پغمان

زیارت سخی  
مزار شریف

پل مالان  
هرات





# سلام سلام

ارسالی از سمیه جان  
صنف پنجم الف لیسه‌ی عالی سوریا  
تصویرگر: عطایی

سلام سلام آته جو!  
آپه جو مادر جانی!  
سلام سلام آته جو!  
آجه جو ره دوست دارم  
مره قتی خو موبره  
سلام سلام آجه جو!  
بیرار جانه دوست درم  
قتی خو مکتب موبره  
سلام سلام آته جو!

سلام سلام آپه جو!  
آته جو پدر جانی  
سلام سلام آپه جو!  
بابه جو ره دوست درم  
بابه جو بازار موره  
سلام سلام بابه جو!  
خوار جانه دوست درم  
بیرار جو هر روز مره  
سلام سلام آپه جو!





## سازندگان فردا

منوچهر جهش  
تصویرگر: عطایی

گل‌های نو رسته‌ایم - سیب، انار و پسته‌ایم  
میوه‌ی هر رنگ اما، یک گروه و دسته‌ایم  
باهم هستیم صمیمی، چون خواهر و برادر  
برای همه‌ی ما، میهن به سان مادر  
کودک افغان هستیم، نسل قهرمان هستیم  
به فردای مملکت، حاکم دوران هستیم  
ماکودکان امروز، سازندگان فردا  
ای رهبر و بزرگان، یاری کنید ما را

ماکودکان امروز، سازندگان فردا  
ای رهبر و بزرگان! یاری کنید ما را  
درس خوده بخوانیم، خوب و بده بدانیم  
نهال صلح و دوستی، در این چمن بشانیم  
تاجک و پشتون هستیم، هزاره و ازبکیم  
ایماق و نورستانی، پشه‌یی و ترکمنیم





# وخت تل یو شان نه وی

ارسالی: مهنا سوله نیازی

په تیرو زمانو کې دوه میړیو په یوه ځنگل کې ژوند کاوه چې د یوه نوم تور میړی او د بل نوم سور میړی وو، دوی دواړه سره ډیر خواږه ملګري وو او تل به یې له یو بل سره مرسته کوله.

د پسرلي شپې او ورځې وې هره خوا شنه چمنونه وو ونو هم خپلې غوټې سپرلې وې په ځنگل کې د خوړو لپاره هر څه پیدا کیدل، میړیان دواړه په خپته بڼه ماږه وو او ژوند یې په ارامه تیرو وخت په تیریدو وو، یوه روځ تور میړی، چې ډیر خواږی کښ وو له ځان سره یې فکر وکړ چې اوس خو سپرلې دی او د خوړو لپاره هر څه پیدا کیږي باید چې د ژمې لپاره له همدا اوس نه خواږه ټول کړي. تور میړی خپله دغه خبره له سره میړی سره شریکه کړه او هغه ته یې ویل چې لالا جانه

کاموډی  
۳۳





کیدل، اوس نو هغه وخت راورسیده چې تور میړي یې انتظار کاوه، ساړه زیاد وو باران هم اوریده خو تور میړي سره اوس ددی اندیښنه نه وه چې ژمې دی که دوېې دی دا ځگه چې تور میړي په پسرلي کې د ژمې لپاره له وخته نه بندوبست کړی وو او هر څه یې څیرمه کړي وو او په ارامۍ سره یې د ژمي شپې او ورځې تیروي خو سور میړی ډیر په تکلیف وو او په ځنگل کې یې یو خوا او بله خوا منډې وهلې خو ولې د خوړلو لپاره ورته هیڅ هم نه پیدا کیدل،

په پای کې سور میړی په ځنگل کې د یوې تیري لاندې کیښناست او له ځان سره یې وویل ای کاش چې ما هم د تور میړي په شان خواړه څیرمه کړي وای نو نن به مې دا حال نه وو.

اوس خو سپرلی دی او د خوړلو لپاره هم هر څه ډیر دی باید چې مونږ د ژمې لپاره هم ځان ته یو څه څیرمه کړو، چې خدای مه کړه بیا به خوار او زار شو خو سور میړی چې ډیر سرکښه وه او تل به یې په خپله خوبه کار کاوه د بل چا خبره یې نه منله، نو تور میړي ته یې ویل چې غم مه کوه اوس خپله خپته مړه ساته هغه وخت به هم هرڅه پیدا شي.

خواری کښ تور میړي به هر ورځ تر ماښامه کار کاوه زیار به یې ایسته او خواړه به یې راټولول یو څه به یې خوړل او نور به یې د ژمې لپاره څیرمه کول، خو سره میړي به په ارامه ژوند کاوه او هر څه چې به یې پیدا کول نو په مړه خپته به یې خوړل د ژمې اندیښنه ورسره نه وه، خو تور میړي به شپه او ورځ د خوړلو په راټولو کې زیار ایسته او د پسرلي سره سره یې د ژمې لپاره هم ځان ته خواړه څیرمه کول.

وخت په تیریدو وو د سپرلي او ډوبې ورځې او شپې تیرې شوې د منې هم پای وه د ژمې بادونو او طوفانونه لگیدل د ونو پانې هم په تویدو وې هر خوا وچ ډاگونه ول شنه چمنونه هم وچ شول ځنگل نه سپیره ډاکه جوړ شو ساړه هم په ډیریدو شوو، اوس نو په ځنگل کې د خوړلو لپاره هم خواړه نه پیدا

روزی از روزها، موشکی بابه دهقانی را که پشتاره‌ی گندم برپشتش بود و به سوی خانه‌ی خود می‌رفت دید. موش با خود تصمیم گرفت تا بابه دهقان را تعقیب نموده و ببیند که بابه دهقان پشتاره اش را به کجا می‌برد.

هنگامی که بابه دهقان به دروازه‌ی خانه اش رسید، موشک هم با هوشیاری کامل، بدون آن که بابه دهقان متوجه شود، هم زمان با بابه دهقان داخل خانه شد. موش در کنج حویلی درقسمت تاریکی سایه‌ی دیوار با چشمان کنجکاو خود به سوی بابه دهقان می‌دید. موشک دید که بابه دهقان پشتاره اش را به اتاقی که همه‌ی حاصلات زمینش را در آن جا ذخیره نموده بود، برد.

موش زیرک هنگامی که می‌خواست با هوشیاری و احتیاط بدون این که بابه دهقان او را ببیند به اتاق داخل شود، دید که پشکی داخل اتاق بر روی جوالی از گندم نشسته و از حاصلات صاحبش نگهداری می‌کند. موش از دیدن پشک تکان خورده؛ با ترس و مأیوسی زیاد دوباره به حویلی آمده و در یکی از سوراخ‌های دیوار در نزدیکی اتاق گندم پت شد. موشک که از ترس پشک تمام بدنش می‌لرزید با خود می‌اندیشید که چگونه بدون آن که به چنگ گربه بیفتد به اتاق گندم راه یابد. بعد از فکر زیاد بالاخره تصمیم گرفت تا با کندن شکافی در زیر زمین، خودش را به اتاق ذخیره‌ی گندم وصل نماید. بعد از کار و زحمت زیاد موشک دید که یکدانه گندم بر بینی اش افتید، با

## موش حریص

تصویرگر: عطایی

کاموچی



۳۵





خوشی زیاد با خود گفت: «واه، چه عجب کاری، بالاخره به گندم رسیدم!»  
 موش زیر جوال گندم سوراخ خیلی کوچکی که از طریق آن فقط یک یک دانه گندم به پایین  
 می‌ریخت؛ ایجاد نموده و آن را با مزه‌ی زیاد می‌خورد.  
 بعد از گذشت یک روز، موش با افتیدن یک یک دانه گندم قناعت نکرده تصمیم گرفت تا اندازه  
 سوراخ را به اندازه‌ی دو دانه گندم؛ بزرگ سازد تا بدون زحمت و فقط با نزدیک نمودن دهن به  
 سوراخ به جای یک‌دانه گندم، دو دانه گندم به دهنش بریزد.

از بزرگ شدن سوراخ هنوز چند روزی نگذشته بود که حرص موش؛ زیاد شده تصمیم گرفت  
 تا سوراخ را بازهم بزرگتر نموده و آن را به اندازه‌ی سه دانه گندم بزرگتر بسازد، حالا دیگر  
 سوراخ کلانتر شده بود و در هر دفعه سه سه دانه گندم به دهانش می‌ریخت، ولی حرص موش  
 بازهم بیش‌تر شده و خواست تا سوراخ را زیاد تر و زیادتر کلان  
 سازد، وی با خود گفت که چرا من هم مقدار زیادی از گندم  
 در خانه‌ی خود نداشته باشم؟ و آن‌گاه در خیال خود تصور  
 نمود که همانند گربه برانبار گندم بخوابد و بدون زحمت و  
 حرکت همیشه از گندم زیادی که در زیر پاها و اطرافش قرار  
 خواهد گرفت دانه دانه گرفته و با مزه آن را بخورد!!

موش سوراخ را بیش‌تر و بیش‌تر باز می‌کند و گندم نیز  
 بیش‌تر و بیش‌تر می‌ریزد تا این‌که گندم به اندازه‌ی  
 می‌شود که آرزوی موش برآورده شده، همانند گربه  
 در برابر انبار بزرگی از گندم قرار می‌گیرد.  
 حالا که آرزوهای موش برآورده شده و کار و  
 زحمتی دیگری در پیش ندارد، تصمیم می‌گیرد  
 که همانند گربه بر روی انبار  
 گندم نشسته و رفع خستگی  
 نماید، موش که خود را  
 خیلی خوشبخت





می‌دید برای لحظاتی چشمانش را می‌بندد و به خیال‌های دیگری می‌رود... که دفعه‌تاً صدای چیزی وی را متوجه نموده چشمانش را باز می‌کند و با ترس و لرز می‌بیند که در روبه‌رویش همان پشکی نگهبانی که قبلاً او را در اتاق ذخیره‌ی گندم بابه دهقان دیده بود نشسته است، موش متوجه می‌شود که پشک از همان سوراخی که خودش آن‌را در اثر حرص و توقع زیاد خود بزرگ ساخته بود به پایین آمده است.

موش خواست از پیش روی پشک بگریزد ولی دید که ریختن زیاد گندم راه فرار وی را برویش بسته است و راهی برای فرار وی وجود ندارد، موش فهمید که حرص زیاد خودش سبب شد تا دهانه‌ی سوراخ را به اندازه‌ی بی‌کلان نماید که حالا حتا پشک هم از آن پایین آمده و می‌خواهد او را بخورد. وقتی گربه می‌خواست موش را بخورد، موش گفت: پیش از این که مرا بخوری بگذار کمی به نفس حریص خود چیزی بگویم. پشک گفت: بگو چه می‌خواهی بگویی؟ موش آهسته با خود گفت: «وای بر حریصانی چون من که هرچیز را بیش‌تر از ضرورت شان می‌خواهند، وای بر کسانی که به حالت حاضر و ظاهر هر چیزی فریب خورده به باطن وانجام آن نمی‌اندیشند، وای بر آن‌هایی که همیشه به خواهشات نفس خود پاسخ مثبت گفته از آن پیروی می‌کنند...»!!!

پشک دیگر برای موش حریص وقت زیاد نداده و او را که از خوردن گندم‌های دزدی کرده از بابه دهقان چاق و چله شده بود یک لقمه‌ی جانانه نموده، نوش جان کرده و دوباره به جای خود بالای جوال گندم قرار گرفت.

خوب کودکان نازنین! از این داستان چه آموختین؟ در حقیقت حرص و داشتن خواهش‌های زیاد در زندگی؛ انسان را به مشکلات فراوان روبرو می‌سازد. پس باید شما عزیزان؛ همیشه به آن چه دارین قناعت داشته و از حرص زیاد در اندوختن مال و اشیای کار آمد تان خود داری کنین و به عوض آن به خواندن درس‌های تان کوشش فراوان نمایید.







چینی اش یک رنگ، آب اش دو رنگ؟

آسمان پر ستاره، میده میده می باره؟

آن کدام دوبرادراند که در زیر یک کوه زندگی می کنند و هیچ وقت خانه‌ی یک دیگر را نمی بینند؟

آن چیست؟ که هم آب است، هم سنگ است، هم شیشه، نه آب است، نه سنگ است، نه شیشه.

نه دست دارد، نه پا دارد، از همه جا خبر دارد؟

آن چیست که از میان آب می گذرد، ولی نر نمی شود؟

یجما - چارنگ - تکی - خپسماوم - نر - بهر





## بیایید هوا را پیش‌بینی کنیم

خورشید، مه، باران، الماسک؛ آب و هوا همیشه در اطراف ما است. گاهی به آسمان نگاه می‌کنید و می‌توانید ابرها را ببینید. ابرها وقتی شکل می‌گیرند که درجه‌ی حرارت هوا تا اندازه‌ای که آب موجود در هوا قابل دید شود، سرد شود؛ به این حرارت، حرارت شبنم (Dew point) می‌گویند.

برای تشکیل ابر، گرد و غبار هم ضرورت است. آب به صورت ذره‌های کوچکی، مانند: بخار درون حمام؛ متراکم می‌شوند. هرچه به بخش‌های بالاتر جو می‌رویم، حرارت هوا پایین‌تر می‌آیند و هوا سرد می‌گردد.

به دانشمندانی که آب و هوا را مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهند، هواشناس (Meteorologist) می‌گویند. آن‌ها به دما، فشار هوا، بادها و ابرها نگاه می‌کنند



و به ما می‌گویند که باید انتظار هوای بارانی یا هوای سرد را داشته باشیم. هواشناسان انواع مختلف ابر را نام‌گذاری کرده‌اند. این نام‌ها ظاهراً ابرها و ارتفاع ابرها را توصیف می‌کند.

ابره‌ای پف‌کرده‌ی بزرگ، کومولوس (Cumulus) نامیده می‌شوند و ممکن است در هر بخشی از جو دیده شوند. ابرهای کومولوس مخصوص که باعث تولید الماسک می‌شوند، کومولونیمبوس (Cumulonimbus) نامیده می‌شوند. ابرهای کومولونیمبوس به علت این که سطح قاعده‌ی آن‌ها پایین است، تیره هستند؛ اما سطح بالایی‌شان تا جو ادامه دارد. باران در هر بخشی از کومولونیمبوس تشکیل می‌شود. بارانی که به زمین نمی‌رسد ویرجا (Virga) نامیده می‌شود.

ابرهایی که صاف و شباهت به کمپل دارند؛ استراتوس (Stratus) نامیده می‌شوند. باران در ابرهای استراتوس هم تشکیل می‌شوند. اگر باران می‌دهد، یکنواخت برای مدت کوتاهی ببارد، احتمالاً از یک ابر استراتوس باریده است. به ابرهای نازک دسته‌ای، سیروس (Cirrus) می‌گویند که معمولاً در سطوح بالای جو به وجود می‌آیند. این ابرها از آنجا که هوای مرتفع‌تر و سردتر هستند، از بلورهای یخ تشکیل شده‌اند. در این ابرها رطوبت کافی برای تولید باران وجود ندارد.

پس باید بدانیم که بدون ابر، بارانی وجود ندارد و بدون باران؛ کمان رستم. کمان رستم در اثر عبور نور خورشید از قطرات کوچک آب به وجود می‌آید، به همین علت است که می‌توانید کمان رستم کوچکی را توسط آب پاش باغبانی؛ تجربه کنید.





معرفی کتاب

# یار مهربان



کتابخانه

۲۱





## رازفرداها

نویسنده: مه دخت کشکولی

ناشر: پارس بوک



## موجود فضایی

نویسنده: دن گاتمن

مترجم: محمود مزینانی



## نقاش و خرگوش های سفید

نویسنده و تصویرگر: جانیت و لیبیومارزوت

مترجم: رامین مولایی

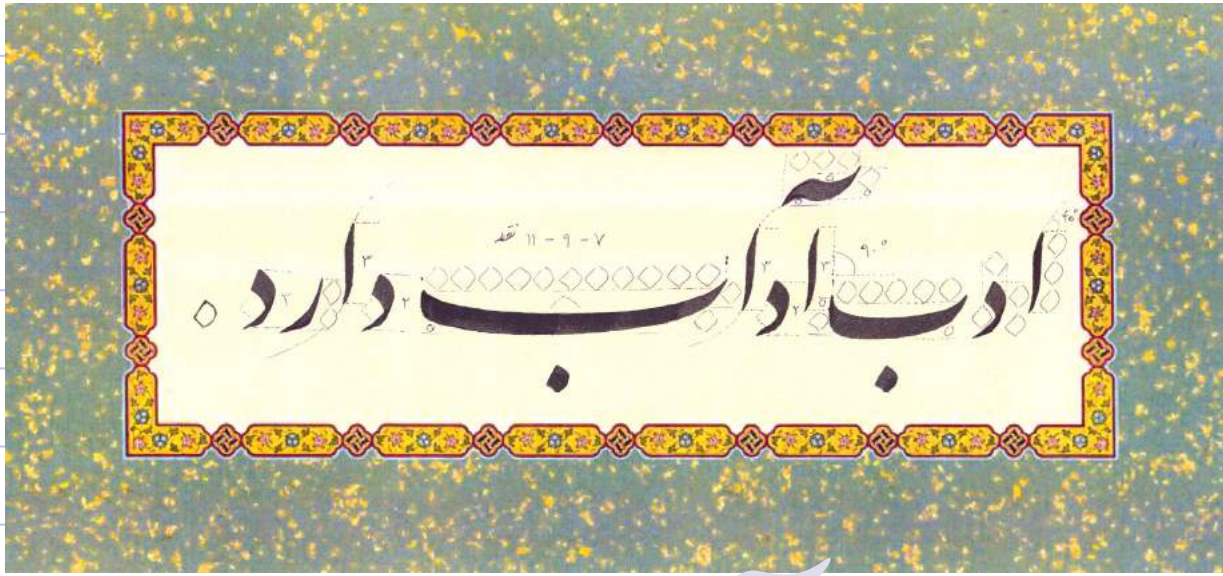


بیا بید خوشنویسی کنیم!



آموزش خطاطی

کمال عطایی



ادب آداب دارد.

ادب آداب دارد.

ادب آداب دارد.



ادب آداب دارد.

ادب آداب دارد.

ادب آداب دارد.

ادب آداب دارد.

۵۶۷  
۱۲۳



# زیباست

ارسالی: فاطمه کریمی



روشنایی آفتاب زیباست  
درخشش مهتاب زیباست  
رنگ گل های بهاری زیباست  
نوای پرندگان زیباست  
در نهایت همه ی آفرینش خالق زیباست

اطفال دوست داشتنی! در این شماره یک دخترک با استعداد را به شما معرفی می کنیم که در کنار آموزش درس های مکتب، شعر نیز می سراید، این دختر باهوش طیبه نام دارد. طیبه کریمی متعلم صنف هفتم لیسه ی ابوالقاسم فردوسی می باشد، او از صنف اول تا صنف چهارم اول نمره ی صنف خود بوده و نظر به لیاقت و تربیت سالمش از طرف مدیریت مکتب مورد تقدیر نیز قرار گرفته است. وی در پیشبرد دروس خود کوشش می کند و علاقه دارد تا با هم صنفی هایش در درس ها همکاری نماید.

طیبه می گوید: یگانه هدف من بدست آوردن درجه نبوده، بلکه آموختن علم می باشد. مطالعه برای هر انسان ضروری است، لاقلاً روزانه باید به قدر توان مطالعه کنیم. طیبه در مورد مطالعه نظرش را چنین بیان می کند: مطالعه را دوست دارم، همیشه کتاب های دینی و معلوماتی را مطالعه می کنم.

طیبه دختر ذکی و با هوش است؛ وی در کنار سایر برنامه های روزمره ی خود در انجام کار های منزل با مادر جان اش نیز همکاری می کند، هم چنان او یک دختر با دیانت می باشد و تاکنون چند سوره ی قرآن کریم و شش کلمه را حفظ نموده است و خودش می گوید: کوشش دارم تا دیگر سوره های قرآن عظیم الشان را نیز حفظ کنم و در ادای نماز نیز سهل انگاری نمی کنم و می خواهم همه همسالانم حجاب را مراعت کرده، احترام بزرگان و استادان خود را داشته باشند.

طیبه در پهلوی دیگر کارهایش در عرصه ی ادبیات علاقمندی خاصی به شعر دارد، چنانچه خودش در این مورد گفته است: سرودن شعر را از زمانی که در صنف ششم بودم آغاز کرده ام و اولین پارچه ی شعرم در مورد صفات سرور کاینات حضرت محمد (ص) است.

ای سرور جهان      هست نامت جاویدان  
یاد دادی بر ما نماز را      درس علم و قرآن را

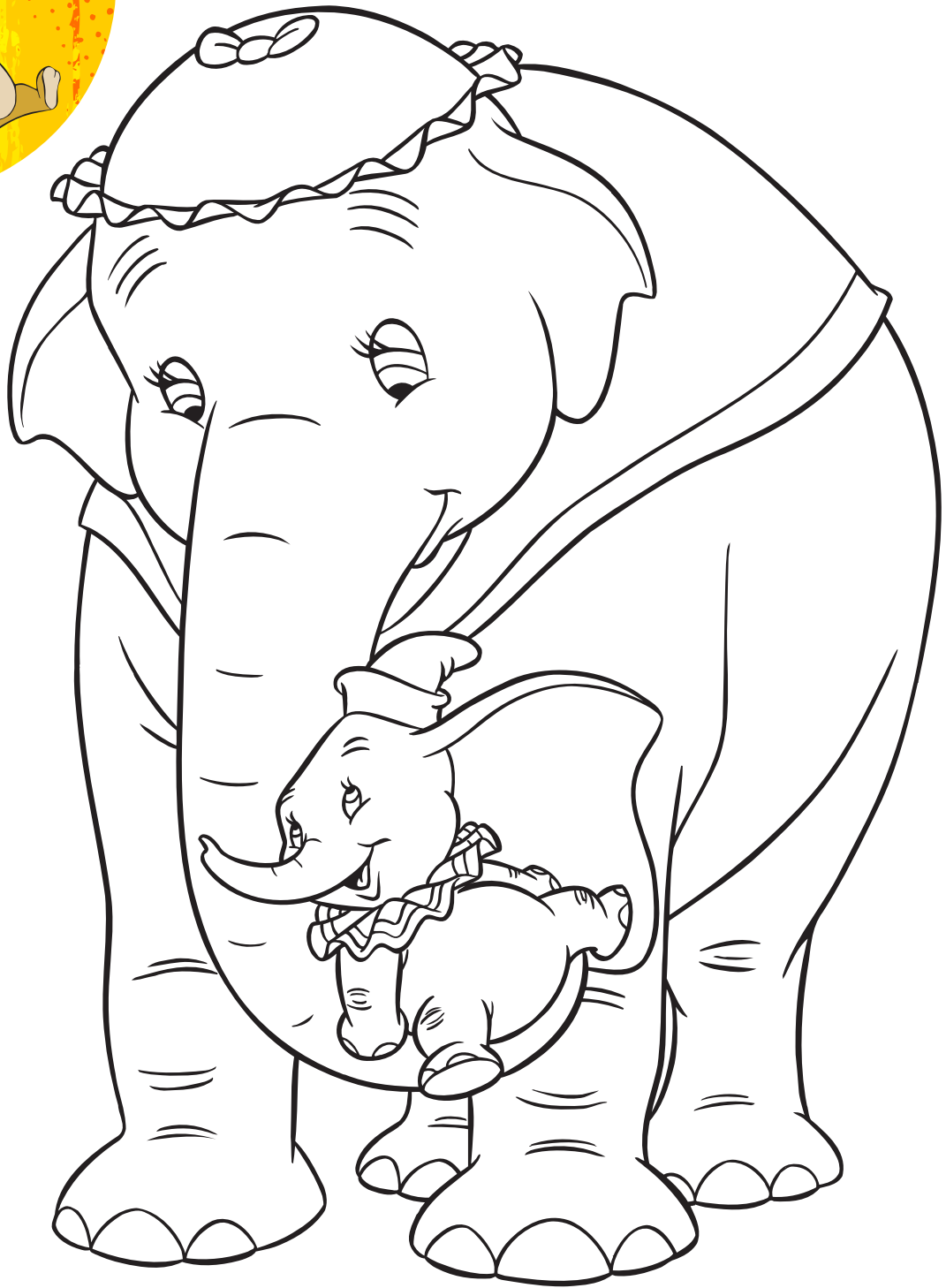
به امید موفقیت های هرچه بیش تر طیبه جان در تمام عرصه های زندگی اش.







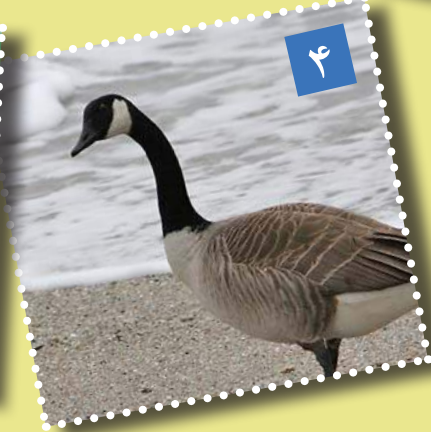
رنگه کنیدا!



شیراز

۲۷

# چوچه‌های این حیوانات را در صفحه‌ی بعد پیدا کن!



به طور مثال:  
من یک کره‌ی اسب  
هستم، مادر من اسب  
است.





ب



ا



د



ن



ج



ز



ه

راهنمایی

عدد نام مادر  
و حروف نام  
چوپه‌ها است.

- |   |   |   |   |   |   |
|---|---|---|---|---|---|
| ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
|---|---|---|---|---|---|

نام چوپه‌های  
حیوانات را در زیر  
اعداد بنویس!

## انگور بخورید صحت مند باشید!

کودکای شیرین!  
برای شما در مورد فایده های انگور  
که یک میوهی خوش مزه است  
معلومات می دهیم، البته شما انگور  
بخورین، ولی در مصرف آن احتیاط  
را از دست ندهید.

انگور میوه شیرین و لذیذ و از نوع  
میوه های خوشه ای است. این میوهی  
بهشتی سرشار از ویتامین های ای، بی  
و سی می باشد. هم چنان انگور منبع عالی و  
خوب مگنیزیم، کلسیم، آهن، فسفر و پتاسیم  
است. درخت انگور را «تاک» یا «مو» نیز می گویند.

### خواص انگور:

تصفیه ی خون و خون سازی، اثر شفابخشی در  
بیماری های سل، اسهال، بواسیر و سیاه سرفه از جمله ی  
خواص انگور است. مصرف آب انگور تازه برای کسانی  
که نارسایی کبد (جگر) دارند، توصیه شده است. مصرف  
انگور جلوگیری از بیماری های قلب و عروق می کند،  
همچنان برای افراد مبتلا به ورم مفاصل، روماتیسم، نقرس،  
سنگ گرده، افراد دچار مسمومیت، عوارض فشار خون بالا و  
سوء هاضمه، اختلالات پوستی، (ورم چرکی کلیه ها) مفید است.  
طبق تحقیقات علمی افرادی که خیلی لاغرند و می خواهند چاق  
شوند، می توانند یک گیلاس صبح و یک گیلاس عصر آب انگور  
بخورند، وقتی فردی دچار مسمومیت ناشی از مصرف غذاهای آلوده  
می شود می توان به او توصیه نمود که یک گیلاس آب انگور مصرف نماید. انگور  
حافظه را زنده می کند، انگور سرخ دارای موادی است که خطر ابتلا به سرطان و  
التهاب های جسمی را کاهش می دهد. انگور از تکثیر سلول های سرطانی جلوگیری  
می کند.







۹ سالہ ازگاہیل

نقاشی و خط امیر میثم عطا: مکتب سید اسماعیل بلخی



## درختی می نشانم

به دست خود درختی می نشانم  
به پایش جوی آبی می کشانم  
کمی تخم چمن بر روی خاکش  
برای یادگاری می فشانم

درختم کم کم آرد برگ و باری  
بسازد بز سر خود شاخساری  
چمن روید در آنجا سبز و خرم  
شود زیر درختم سبزه زاری

به تابستان که گرما رو نماید  
درختم چتر خود را می گشاید  
خنک می سازد آنجا را ز سایه  
دل هر رهگذر را می رباید

به پایش خسته ای بی حال و بی تاب  
میان روز گرمی می رود خواب  
شود بیدار و گوید: ای که این جا  
درختی کاشتی روح تو شاداب

# KOODAK

Quarterly Journal of the kindergarten's  
General Directory - Ministry of Labor,  
Social Affairs, Martyrs and Disabled  
Jan- March 2013, Vol.9, No.3

